



# لئوتولستوی

یانکو لاورین

ترجمه زهرا سالمی



# فهرست

---

---

---

---

---

---

---

---

یادداشت ناشر	۹
مقدمهٔ دبیر مجموعه	۱۱
سال‌های نخستین زندگی تولستوی، تلاش‌ها و مبارزات	۱۳
بررسی کلی نخستین آثار ادبی	۳۱
سفرها، تعلیم و تربیت و ادبیات	۴۵
ازدواج، جنگ و صلح، آناکارنینا	۶۱
از بحران تا سونات کرویترز	۷۷
هنر چیست؟ رستاخیز و دیگر آثار	۹۱
تولستوی و سوفیا آندریونا	۱۰۳
فرار و مرگ تولستوی	۱۱۵
پی‌نوشت‌ها	۱۲۷
گاهشمار زندگی تولستوی	۱۳۱
تولستوی از زبان دیگران	۱۳۳
کتاب‌شناسی تولستوی به زبان فارسی	۱۳۷

## سال‌های نخستین زندگی تولستوی، تلاش‌ها و مبارزات

---

---

---

---

---

---

---

---

### ۱

کتاب‌های مربوط به تولستوی، به تنهایی می‌توانند کتابخانه‌ای را پُر کنند و این امر، دلایل خوبی دارد: مدت‌ها بود - از زمان ولتر و گوته - که هیچ نویسنده‌ای همتای او وجود نداشت. اما درحالی‌که بیشتر آثار ادبی او در زمره شاهکارهای بی‌چون و چرا قرار گرفتند، شخصیت وی، مانند همیشه، مبهم باقی ماند. اسطوره‌ای که در سراسر زندگی‌اش، از شخصیتش ساخته شده بود، همچنان زنده است. او با چنان سختی زندگی کرد که گاهی اوقات این سختی، حتی ماهیت و موجودیت تولستوی را در ابهام فرو می‌برد. از این رو نخست، باید زندگی‌نامه‌ای از او نوشته شود که تولستوی انسان و هنرمند را از تولستوی در قالب اسطوره متمایز کند. این کار دشواری بی‌شک با استقبال مواجه خواهد شد.

لئو نیکولایویچ تولستوی، متولد ۲۸ اوت ۱۸۲۸ در یاسنایا پولیانایا، آخرین فرزند از پنج فرزند گنت نیکولای ایلیچ تولستوی - سرباز سالخورده لشکرکشی ۱۸۱۲ - بود. مدت چندانی نبود که این خانواده، عنوان خوش‌آهنگ اشرافی را به دست آورده بودند. پتر کبیر، این عنوان را در ۱۷۱۸ به پتر آندریویچ تولستوی، به خاطر شایستگی‌اش، اعطا کرد. او به نیال سفر کرد تا پسر فراری و محافظه‌کار تزار، الکس، را به روسیه یا جایی که قرار بود اعدام شود بازگرداند. ایلیا، پدربزرگ تولستوی، از نیاکان بسیار قابل احترام بود، اما از خاطرات شخصی تولستوی این‌گونه برداشت می‌شود که پدربزرگش نجیب‌زاده روسی «دست و دل بازی» است:

نه تنها دست و دل بازی، بلکه به طرز نامعقولی ولخرج و بیش از هر چیز زودباور بود. در ملکش واقع در ناحیه بلُوسکی، مدت‌ها جشن‌های بی‌درپی، نمایش‌های تئاتر، مجالس رقص، مهمانی‌ها و



نشان کنت تولستوی

گردش‌های سواره برگزار می‌شد؛ بیش از حد به قمارهای کلان، علاقه داشت، (اگرچه بازیکن خوبی نبود) و به هرکس که در این بازی به او کمک می‌کرد، چیزی به عنوان قرض یا هدیه داده می‌شد و به این ترتیب، کل دارایی همسرش در قمار از بین رفت. آنان دیگر چیزی برای امرار معاش نداشتند؛ پدر بزرگم خواستار مقام فرمانروایی غازان بود و آنان ناچار به پذیرش بودند؛ سمتی که آن را به آسانی، با روابطی که در اختیار داشت، به دست آورد.

متأسفانه در سال ۱۸۲۰، او بر اثر توطئه‌هایی

از این پست کنار گذاشته شد.

با وجود این، رفاه خانواده تولستوی، با ازدواج پدرش با تنها دختر شاهزاده‌ای ثروتمند به نام اِس فُل کنسکی مجدداً برقرار شد. با این ازدواج، خانه اربابی و ملک مزروعی یاسنایا پولیانا (به عنوان بخشی از جهیزیه) به مالکیت خانواده تولستوی درآمد. شاهزاده پیر، فُل کنسکی از خانواده اشراف قدیمی و نجیب‌زاده اصیل دوره کاترین دوم بود. غرور و حس استقلال خودسرانه‌اش نه تنها باعث ستیز با ملکه، بلکه موجب جدال با پسر نیمه دیوانه‌اش، پاول اول شد. به این ترتیب، او در ۱۷۹۹ به ملک مزروعی خود در یاسنایا بازگشت؛ و تا زمان مرگش (۱۸۲۱) «تنها و شکوهمند» در آنجا زندگی کرد.<sup>۱</sup>

دخترش ماریا، یعنی مادر لئو، به شدت مذهبی و خوش‌قلب بود، اما به هیچ وجه زیبا نبود. او تقریباً پنج سال از شوهرش بزرگ‌تر بود. البته به نسبت زمان و محیط خود،

زنی بی‌نهایت فرهیخته بود. نه تنها به پنج زبان صحبت می‌کرد، بلکه به نظر می‌رسید با جدیدترین دستاوردهای علمی آن زمان آشنا بوده است. او در سال ۱۸۳۰، درحالی‌که لئو هنوز دو سال هم نداشت، درگذشت. تقریباً هفت سال بعد، شوهرش نیز به طرز مرموزی از دنیا رفت.

پنج فرزند تولستوی، چهار پسر و یک دختر (ماریا) به یکی از خویشاوندان دور، «عمه» تاتیانا بیرگلسکایا، که سال‌ها پیش در منزل پدری لئو عاشق شده بود، سپرده شدند. اما او داوطلبانه جایش را به وارث شاهزاده فُل کنسکی داد تا خانواده را از ورشکستگی مالی نجات دهد.<sup>۲</sup>



پدر: نیکولای ایلیچ تولستوی



مادر: ماریا فل کنسکایا. تنها عکس  
به دست آمده. همراه با امضای  
تولستوی «مادرم»

«عمه» در مقام قیّم قانونی تعیین نشده بود، اما از بچه‌ها با دقت و علاقه مواظبت می‌کرد و به نظر می‌رسد به ویژه روی لئو، تأثیر خوبی داشته است. لئو در خاطراتش نوشته است:

این تأثیر، در وهله نخست در این است که او از دوران کودکی، لذت معنوی عشق را به من آموخت. این مطلب را با کلمات به من نیاموخت، بلکه با تمام وجودش مرا با عشق پیوند داد.

عمه تاتیانا برای تولستوی، دوست‌داشتنی‌ترین و مورد اعتمادترین خویشاوند بود، تا اینکه در هشتادسالگی یعنی در ۱۸۷۴ درگذشت.

خانه اربابی یاسنایا پولیانایا سرشار از جو پدرسالارانه دوران خوب گذشته بود؛ کسی که یک بار به آنجا قدم می‌گذاشت، نمی‌توانست آن را فراموش کند. از خانه رعیتی که در نزدیکی تولایا، در

قلب روسیه مرکزی قرار داشت، تقریباً سی خدمتکار نگهداری می‌کردند، این در حالی بود که بردگان فراوانی با کار در مزرعه، چرخ اقتصاد را به گردش درمی‌آوردند. آن چنان که در آن دوره مرسوم بود، فرزندان اشراف و خان‌ها، در خانه آموزش می‌دیدند. معلم‌ها و مربی‌های سرخانه روسی و خارجی (فرانسوی، آلمانی و انگلیسی) نقش اصلی را در آموزش و تربیت اولیه آنان داشتند. فرزندان تولستوی، رابطه‌ای صمیمانه با معلم سرخانه آلمانی خود، به نام تئودور رُسل داشتند. او معلمی دقیق بود که سواد چندانی نداشت، اما به مأموریت مهم خود علاقه مند بود. آنان از سن توماس معلم فرانسوی بی‌احساس و سخت‌گیر خود راضی نبودند. روش‌های خشن او، لئوی کوچک را خشمگین می‌کرد و حس تنفر علیه هر خشونت و قدرتی را در او برمی‌انگیخت؛ تنفیری که در سراسر زندگی در خود حفظ کرد.

کنت نیکولای ایلیچ اندکی پیش از مرگ (۱۸۳۷)، خانواده‌اش را برای اقامتی طولانی همراه با خود به مسکو برد. البته در سال ۱۸۴۱ بچه‌ها مجدداً به یاسنایا بازگشتند و از آن پس در محیط قدیمی زندگی اربابی به تفریح مشغول بودند. مهمانی‌ها، جشن‌ها، جشن‌های کلیسایی، بالماسکه‌ها، شادی‌های زمستانی و شکار همگی تفریحات مرسوم آن زمان بود که خود به خود،



جزء و ویژگی های شخصیتی ماندگار تولستوی شد.

یکی از خاطرات تولستوی به زمانی برمی گردد که او پنج ساله بود. برادر بزرگ ترش نیکولای ده ساله که قوه تخیل فوق العاده ای داشت، روزی به خواهر و برادرهای خود اعتماد کرد و به آنان گفت رازی را می داند که روی ترکه ای سبز و مدفون در جنگل، کنده کاری شده است و اگر پرده از این راز برداشته شود، همه انسان ها مانند «برادران موراوین» برای همیشه خوشبخت و سعادتمند خواهند بود.<sup>۳</sup> بچه ها نوعی بازی را ابداع کردند که در آن، تا حد ممکن به هم فشرده، زیر صندلی ها چمباتمه می زدند:

جلو این صندلی ها با شال پوشیده و بالش هایی جلو آنها چیده شده بود و می گفتیم ما «برادران موراوین» هستیم و به این ترتیب، کنار یکدیگر احساس شادمانی می کردیم.

هیچ دلیل مهمی برای برهم خوردن رؤیاهای آینده تولستوی درباره عشق و خوشبختی وجود نداشت. واقعه زودهنگام دیگری که بی شک نماد شیوه فکری او بود، در زمان اقامتش در مسکو، هنگام یازده سالگی اش روی داد. او ناگهان به این فکر افتاد که اگر انسان ها جای مشخصی داشتند، می توانستند به آسانی مانند پرندگان پرواز کنند. او فوراً در جایی چمباتمه زد و درحالی که امیدوار بود اوچ بگیرد، از روی سکوی جلو پنجره به زمین سقوط کرد و همان جا ماند تا اینکه او را بیهوش پیدا کردند. دو سال بعد در نیای معصوم و رؤیایی کودکانه اش، عاشق دخترکی شد و هرگز این عشق زودهنگام را فراموش نکرد.

در پاییز ۱۸۴۱ قیم قانونی فرزندان تولستوی، کنس الکساندرا اوستین زاکن درگذشت. از این رو، عمه ثروتمند آنان، پلاگیا یوشکوفا که در غازان ساکن بود، قیم جدید آنان شد و هر پنج فرزند را به خانه بزرگ خود در شهر زیبا و نیمه تاتاری در مرکز ولگا برد. در اینجا لئو خود را برای ورود به دانشگاه غازان که یکی از معتبرترین مؤسسات علمی روسیه آن زمان بود، آماده کرد. در شانزده سالگی به زحمت در امتحان ورودی شرکت کرد، اما رد شد. در پاییز همان سال (۱۸۴۴) بار دیگر در امتحان شرکت کرد - این بار با شانس بیشتر - با این همه، با دانشجویی موفق یا حتی متوسط، فاصله بسیاری داشت. در آغاز، زبان های شرقی را برگزید، سپس تغییر رشته داد و به دانشکده حقوق رفت که در آنجا هم موفق نبود. سرانجام در ۱۸۴۷ ترک تحصیل کرد و بار دیگر عازم یاسنایا پولیانا شد که پیش از تقسیم اموال خانوادگی، آنجا جزء دارایی شخصی لئو به شمار می آمد.

